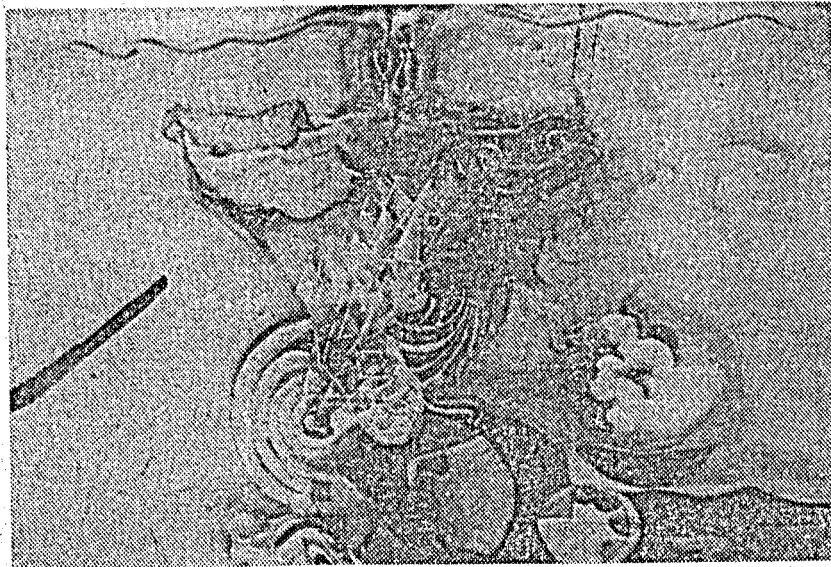


با نمادها، در رنگها، قامطلق

حرفهای «علی اکبر صفائیان»



از کارهای علی اکبر صفائیان

آغاز يك كار

● مبداء كار و احساس من در میان تابلوهایی نهفته است، من همیشه از میان ذهنیات خود شروع می‌کنم، تا با شعاع وسیعی تمام ذهنم را تصویر بکشم.

اساس و پایه ذهنیات برای تصویر يك تابلوی نقاشی.

● اجتماع، خانواده، کتابها، نواهای موسیقی و طبیعت همگی سازنده ذهنیاتی خاص در من هستند. مگر در شما چنینی نیست؟

هنر و زندگی

— من با همه مائده های زمینی زندگی می‌کنم، من از طبیعت لذت می‌برم، از حرف زدن با دوستانم لذت می‌برم، از پیاده‌رفتن و با خود صحبت کردن لذت می‌برم (چه قشنگ است درد را در آینه گفتن)، من با همه چیز دنیا زندگی می‌کنم ولی با هنرم بیش از بقیه.

رنگها

● رنگهایم را از طبیعت می‌گیرم، البته نه همه‌اشان را، بعضی‌اشان ساخته و پرداخته‌ی ذهن خودم است. برداشتی که داشتم از يك رنگ سبز شاید سیاه بوده، یا رنگ زرد را در شرایطی قرمز دیدم، یا خوشم می‌آمده است رنگها را رویایی بینم، آنطور که خودم خواستم رنگها را حلایم بگردم. رنگها جزئی از زندگی من هستند.

● علی اکبر صفائیان در ۱۳۲۶ متولد شده است، از ۱۲ سال قبل نقاشی را از هنرستان تکامل‌الملك آغاز کرده است و تا به امروز ادامه‌اش داده، او با این هنر زندگی می‌کند و از این هنر نیز مجسمه‌سازی و نقاشی دورکن اصلی و اساسی زندگی این هنرمند را تشکیل می‌دهد. می‌گوید: «من در نقاشی‌هایم همیشه خواستم انسان را تعریف کنم (کلیت آدمی را) و همیشه نیز بدنبال آن خواهم بود، رنگهایم را دوست دارم، رنگهایی که خاص خودم است، دنیای رنگها چقدر قشنگ است، چیزی که مرا به اینگونه رنگ کردن وامی‌دارد، تضاد است، تضادی درونی».

کارهای مشحون از نوعی طبیعت‌گرایی حاد؟

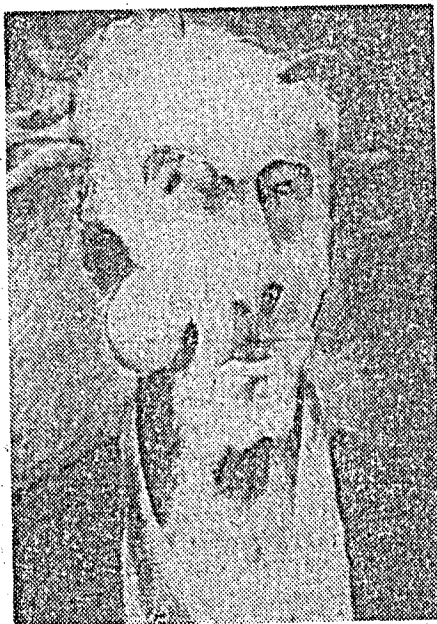
● همه چیز به طبیعت باز می‌گردد، همه چیز، البته هر چیزی طبیعت خاص خودش را دارد. در هر زمان انسان چیزی خاص همان زمان را در طبیعت کشف می‌کند، مثلا روزی که در برف قدم می‌زیند، چیز تازه‌یی در شما متولد می‌شود که به یک بینش ختم می‌شود، هر حرف تازه‌یی هر حرکت نویی، خصوصیات خاص خودش را در انسان می‌سازد، البته سازنده‌ی فلسفه‌یی خاص نیز هست.

بازتاب عرفان و فلسفه بر بوم نقاشی

● مطمئنا اینان فلسفه خاص خود من است، نمی‌دانم چقدر در این کار موفق شده‌ام — من بودائیسیم و عرفان را که از جنبه های قوی ذهنی برخوردار است پذیرفته‌ام و مسلما این، در آثارهایم بی‌تاثیر نیست.

چهارشنبه ۱۳۵۵
۱۳۵۵

تبریز در هنر نویت



از کارهای علی اکبر صفائیان

نمادگرایی رنگ

● من به رنگها از نظر نمادها فکر نمی‌کنم، رنگهای من از نظر خودم نماد هستند، فقط از نظر خودم. فکر نمی‌کنید لاله عباسی از گل لاله قشنگتر است؟ سنت شکنی

● نه، آنطور که می‌خواهم رنگهایم را می‌سازم.

آدمهایی در حالت هسخ شدن

● بازگشت انسان به اصلش، انسان تا حیوان، انسان تا غایب، انسان تا خودش، در این حالت انسان به مرز مطلق می‌رسد.

مطلق وجود ندارد، همه چیز نسبی است

● نسبت است که انسان را بسوی تکامل می‌برد، چون چیز مطلق که خب تمام شده است، ولی نسبت چیزی است که باید به مرز مطلق برسد، فکر می‌کنم مطلق فرگ است.

هیچ چیز نمی‌میرد

● بله من هم همین فکر را می‌کنم، انسان که به گیاه یا غبار تبدیل می‌شود، خب من هم سعی دارم در نقاشی هایم به آخرین مرز بین مطلق و نسبییت برسم، با عرفان و فلسفه، آمده‌ام در نقاشی من از هر سه مرحله، جامد، حیوان، انسان گذشته‌اند ولی به مطلق نرسیده‌اند.

ترسیمی سوررئالیستی

● البته من تقریباً به هیچ ایسی معتقد نیستم، ولی سعی دارم با این سبک (سوررالیسم) انسانی کامل‌تر بسازم، این تمام آرزوی من است که انسان در نقاشی های من به کمال برسد، بدور از مادیات، برابر و...

اشیاء تصویر شده هر کدامشان زندگی

خودشان را دارند

● من اشیاء را تصویر نکردم، البته هر کدامشان زندگی خودشان را دارند، ممکن است من در ماهیت ظاهری آنها تغییر نداده باشم، ولی دست یافتن به ماهیت باطنی آنها نهایت آرزوی من است.

اشیاء و انسان جای خود را بهم داده‌اند

● فکر می‌کنم این دو سعی کرده‌اند به این طریق بهتر هم دیگر واردل کنند، اصولاً از نظر من همانگونه که انسان می‌تواند یک شیئی باشد، یک شیئی نیز می‌تواند جای یک انسان را بگیرد. بدور از تمام حالات صوری، بخصوصاً امروزه که ارزش یک شیئی گاه بیش از یک انسان است، انسانهایی که احساس و عواطف ندارند، حالات درونی و جوشش فکر ندارند از اشیاء نیز بی‌ارزش‌ترند.

طنز پنهان با نمایشی خاص

● برای رسیدن به این نمود خاص باید یک نوع رها کردن در کار باشد برای دست یافتن به آن تمام مادیات و حالات صوری را باید بدور ریخت، تمام آمده‌های نقاشی من برهنه‌اند، فقط بخاطر آنکه بدور باشند و از تمام حالات مادی، حتی پائین‌تدهاشان را نیز نقاشی نکردم، چون چیزی است غریزی، من

هیچگاه به خودم دروغ نمی‌گویم، بیشتر از این بلد نیستم.

برداشت بیننده های نمایشگاه

● بیشتر افرادی که برای دیدن نمایشگاه من آمدند، بعضی خب می‌فهمند، بعضی‌اشان نیز سوالهایی دوزاز کار من می‌کنند، مثلاً چرا قیمت فلان کالا بازاری در کارتان نداشته است؟ بعقیده من هنر بازاری فرهنگ یک اجتماع است، بنابراین من انتظار دارم آمده‌ها از احتیاجها و درد های سطحی ایشان صحبت نکنند، بلکه به اصل و خود خود بپردازند. اگر یک غنی فرهنگی باشد، هیچوقت کسی به این مسائل سطحی و روزمره اجتماع نمی‌پردازد، هنر والایی دارد که به این مسائل مربوط نیست. شما از کار رامبراند چه می‌فهمید؟ چه محتوایی از آن سراغ دارید؟ ون گوگ چه؟ آن احساسی که بیننده از کار یک هنرمند انتظار دارد نباید با واژه‌های بیانی واگفت شود.

بازتاب زمان

● بیشتر کار من یا نقاشی است یا مجسمه‌سازی یا کاری در همین روال. هنر خود زندگی است.

هنر امروز

● امروزه هیچگونه هنر اصیلی وجود ندارد. انسان اصلتش را از دست داده است، انسانها دیگر از حالت وحدت اجتماعی جدا شده‌اند، افراد هم انزوائی، دنیای آمده‌های مالی‌خولیایی.

وحدت و تضاد

● تضاد همیشه بوده است، اگر تضاد نباشد زندگی نیست، اصلاً زندگی بارور نمی‌شود، تضاد چیز نویی نیست، البته امروزه تضاد فقط شامل درگیری انسان با خودش است، بدترین درد جوامع بشری.

« اگر می‌توانستم مثل حیوانات با چهار دست و پا در جنگل زندگی می‌کردم، روسو

● این نیز گاهی ایده‌آل است، بدور از تکبت و خواری، گاهی ترجیح می‌دهم به جنگل برگردم، واقعیتی است دهشک، باید به زیبایی برای یک هنرمند باشد. هنرمند امروزه از خودش مایه می‌گذارد، وقتی چیزی برای جذب کردن نباشد چه چیزی برای یک هنرمند باقی می‌ماند، راستی چه چیز؟ چرا طبیعی، طبیعتی رنگ‌ور و پریده.

نمایشگاه

با نمادها، در رنگها، تا مطلق

حرفهای ((علی اکبر صفائیان))



از کارهای علی اکبر صفائیان



از کارهای علی اکبر صفائیان

هیچگاه به خودم دروغ نمیگویم، بیشتر از این بلد نیستم.

برداشت بیننده های نمایشگاه

بیشتر افرادی که برای دیدن نمایشگاه من آمدند، بعضی خوب می فهمند، بعضی اشان نیز سوالهایی درواز کار من می کنند، مثلا چرا قیمت فلان کالا بازتابی در کارتان نداشته است! بعقیده من هنر بازتاب فرهنگ يك اجتماع است، بنابراین من انتظار دارم آدمها از احتیاجها و درد های سطحی ایشان صحبت نکنند، بلکه به اصل و خود خود بپردازند. اگر يك غنی فرهنگی باشد، هیچوقت کسی بداین مسائل سطحی و روزمره اجتماع نمی پردازد، هنر والایی دارد که بداین مسائل مربوط نیست. شما از کار رامبراند چه می فهمید؟ چه محتوایی از آن سراغ دارید؟ ون گوگ چه؟ آن احساسی که بیننده از کار يك هنرمند انتظار دارد نباید با واژه های بیانی واگفت شود.

بازتاب زهان

بیشتر کار من یا نقاشی است یا مجسمه سازی یا کاری در همین روال. هنر خود زندگی است.

هنر امروز

امروزه هیچگونه هنر اصیلی وجود ندارد. انسان اصلتش را از دست داده است، انسانها دیگر از حالت وحدت اجتماعی جدا شده اند، افراد هم انزوائی، دنیای آدمهای مالتیخولیایی.

وحدت و تضاد

تضاد همیشه بوده است، اگر تضاد نباشد زندگی نیست، اصلا زندگی بارور نمی شود، تضاد چیز نویی نیست، البته امروزه تضاد فقط شامل درگیری انسان با خودش است، بدترین درد جوامع بشری.

« اگر می توانستیم مثل حیوانات با چهار دست و پا در جنگل زندگی می کردیم» روسو

این نیز گاهی ایده آل است، بدور از نکبت و خواری، گاهی ترجیح می دهم به جنگل برگردم، واقعیتی است دهشک، باید برای زیبایی برای يك هنرمند باشد. هنرمند امروزه از خودش مایه می گذارد، وقتی چیزی برای جذب کردن نباشد چه چیزی برای يك هنرمند باقی می ماند، راستی چه چیز! چرا، طبیعی، طبیعتی رنگ و رو پریده.

مسعود مهرابی

نمادگرایی رنگ

من به رنگها از نظر نمادها فکر نمی کنم، رنگهای من از نظر خودم نماد هستند، فقط از نظر خودم. فکر نمی کنید لاله عباسی از گل لاله قشنگ تر است؟

سنت شکنی

نه، آنطور که می خواهم رنگهایم را می سازم.

آدمهایی در حالت مسخ شدن

بازگشت انسان به اصلش، انسان تا حیوان، انسان تاغبار، انسان تاخودش، در این حالت انسان به مرز مطلق میرسد.

مطلق وجود ندارد، همه چیز نسبی است

نسبیت است که انسان را بسوی تکامل می برد، چون چیز مطلق که خوب تمام شده است، ولی نسبت چیزی است که باید به مرز مطلق برسد، فکر می کنم مطلق مرگ است.

هیچ چیز نمی میرد

بله من هم همین فکر را می کنم، انسان که به گیاه یا غبار تبدیل می شود، خوب من هم سعی دارم در نقاشی هایم به آخرین مرز بین مطلق و نسبیت برسم، با عرفان و فلسفه، آدمها در نقاشی من از هر سمرحله، جامد، حیوان، انسان گذشته اند ولی به مطلق نرسیده اند.

ترسیمی سوررئالیستی

البته من تقریبا به هیچ ایسی معتقد نیستم، ولی سعی دارم با این سبک (سوررالیسم) انسانی کاملتر بسازم، این تمام آرزوی من است که انسان در نقاشی های من به کمال برسد، بدور از مادیات، برابر و...

اشیاء تصویر شده هر کدامشان زندگی

خودشان را دارند

من اشیاء را تصویر نکردم، البته هر کدامشان زندگی خودشان را دارند، ممکن است من در ماهیت ظاهری آنها تغییر داده باشم، ولی دست یافتن به ماهیت باطنی آنها نهایت آرزوی من است.

اشیاء و انسان جای خود را بهم داده اند

فکر می کنم این دو سعی کرده اند به این طریق بهتر هم دیگر رادرک کنند، اصولا از نظر من همانگونه که انسان می تواند يك شیئی باشد، يك شیئی نیز می تواند جای يك انسان را بگیرد. بدور از تمام حالات صوری، بخصوص امروزه که ارزش يك شیئی گاه بیش از يك انسان است، انسانهایی که احساس و عواطف ندارند، حالات درونی و جوشش فکر ندارند از اشیاء نیز بی ارزش ترند.

طنز پنهان با نمایشی خاص

برای رسیدن به این نمود خاص باید يك نوع رها کردن در کار باشد برای دست یافتن به آن تمام مادیات و حالات صوری را باید بدور ریخت، تمام آدمهای نقاشی من برهنه اند، فقط بغاظر آنکه بدور باشند و از تمام حالات مادی، حتی پائین تنه اشان را نیز نقاشی نکردم، چون چیزی برای غریزی، من زندگی من هستند.

آغاز يك کار

مبداء کار و احساس من در میان تابلوهایم نهفته است، من همیشه از میان ذهنیات خود شروع می کنم، تا با شعاع وسیعی تمام ذهنم را تصویر بکشم.

اساس و پایه ذهنیات برای تصویر يك تابلوی نقاشی.

اجتماع، خانواده، کتابها، نواهای موسیقی و طبیعت همگی شان سازنده ذهنیاتی خاص در من هستند مگر در شما چنین نیست؟

هنر و زندگی

من با همه مانده های زمینی زندگی می کنم، من از طبیعت لذت می برم، از حرف زدن با دوستانم لذت می برم، از پیاده رفتن و با خود صحبت کردن لذت می برم (چه قشنگ است درد را در آیینه گفتن)، من با همه چیز دنیا زندگی می کنم ولی با هنرم بیش از بقیه.

رنگها

رنگهایم را از طبیعت میگیرم، البته نه همه اشان را، بعضی اشان ساخته و پرداخته می کنم، ذهن خودم است. برداشتی که داشته ام از يك رنگ سبز شاید سیاه بوده یا رنگه زرد را در شرایطی قرمز دیدم، یا خوش می آمده است رنگها را رویایی بینم، آنطور که خودم خواستام رنگها را حلایمی نکردم. رنگها جزئی از زندگی من هستند.

علی اکبر صفائیان در ۱۳۲۶ متولد شده است. از ۱۲ سال قبل نقاشی را از هنرستان تکامل الملک آغاز کرده است و تا به امروز ادامه اش داده، او با این هنر زندگی می کند و از این هنر نیز، مجسمه سازی و نقاشی دورکن اصلی و اساسی زندگی این هنرمند را تشکیل می دهند. می گویند «من در نقاشی هایم همیشه خواستام انسان را تعریف کنم (کلیت آدمی را) و همیشه نیز بدنبال آن خواهم بود، رنگهایم را دوست دارم، رنگهایی که خاص خودم است، دنیای رنگها چقدر قشنگ است، چیزی که مرا به اینگونه رنگه کردن وامی دارد، تضاد است، تضادی درونی».

کارهای مشحون از نوعی طبیعت گرایی حاد؟

همه چیز به طبیعت باز میگردد، همه چیز، البته هر چیزی طبیعت خاص خودش را دارد. در هر زمان انسان چیزی خاص همان زمان را در طبیعت کشف می کند، مثلا روزی که در برف قدم می زید، چیز تازه ای در شما متولد می شود که به يك پیش ختم می شود، هر حرف تازه ای هر حرکت نویی، خصوصیات خاص خودش را در انسان می سازد، البته سازنده ی فلسفیدی خاص نیز هست.

بازتاب عرفان و فلسفه بر بوم نقاشی

مطمعنا اینان فلسفه خاص خود من است، نمی دانم چقدر در این آثار موفق شده ام - من بوداییسم و هرلان را که از جنبه های قوی ذهنی برخوردار است پذیرفتم و مسلما این، در آثارهایم بی تاثیر نیست.